

سه گفتوگو با کارل مارکس

ترجمه‌ی علی رها



درباره‌ی سازمان بین‌الملل کارگران

[متن زیر ترجمه و تلخیص بخشی از مصاحبه‌ی لاندور با مارکس است که در ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۱ در نیویورک ورلد منتشر شد. برگرفته از کتاب «کارل مارکس: مصاحبه‌ها و یادواره‌ها». عبارات درون [] افزوده‌ی مترجم است.]

لاندور: به نظر می‌رسد که جهان نسبت به بین‌الملل در تاریکی به سر می‌برد. آیا می‌توانید از این معما پرده‌برداری کنید؟

دکتر مارکس: آقای عزیز، معمایی وجود ندارد که نیاز به توضیح دادن باشد. احتمالاً به استثنای حماقت انسانی کسانی که داریم این واقعیت را انکار می‌کنند که سازمان ما علنی است و گزارش‌های کامل فعالیت‌های آن برای هر کس که مایل به خواندن باشد منتشر شده است. می‌توانید نظام‌نامه‌ی ما را با یک پنی خریداری کنید، و با پرداخت یک شیلینگ جزوه‌هایی که هرچه درباره‌ی ما لازم به دانستن باشد را به شما می‌آموزد.

لاندور: بله، شاید اینطور باشد، اما کماکان این پرسش موضوعیت دارد که سازمان بین‌الملل چیست؟

دکتر مارکس: کافی است به ترکیب افراد آن نگاه کنید - کارگران.

لاندور: بله، احتیاجی نیست که یک سرباز معرف فنون سیاستمدارانی باشد که محرک او هستند. من برخی از اعضای شما را می‌شناسم، و می‌توانم باور کنم آنها برای توطئه‌گری ساخته نشده‌اند. به علاوه، اسراری که میلیونها نفر در آن سهیم باشند نمی‌تواند سری باشد. ولی اگر آنها صرفاً ابزار دست یک مجمع محرمانه‌ی جسور، و با عرض معذرت بیش از حد وسواسی باشند، چی؟
دکتر مارکس: هیچ چیز در اثبات آن وجود ندارد.

لاندور: قیام پیشین پاریس؟

دکتر مارکس: اولاً من مصرانه درخواست می‌کنم اگر اصلاً توطئه‌ای در کار بوده است، ثابت شود و این که آنچه صورت پذیرفت نتیجه‌ی مشروع وضعیت چنان وهله‌ای نبوده است؛ یا، با پذیرش توطئه، من مصرانه درخواست می‌کنم شرکت سازمان بین‌الملل ثابت شود.

لاندور: حضور بسیاری از اعضای سازمان در بدنه‌ی کمون.

دکتر مارکس: سعی کن توضیح دیگری پیدا کنی. قیام پاریس توسط کارگران پاریس انجام گرفت. ضرورتاً قابل‌ترین کارگران، رهبری و مدیریت آن را عهده‌دار بودند. اما قابل‌ترین کارگران در عین حال اعضای سازمان بین‌الملل بودند. اما سازمان به خودی خود مسئول اعمال آنها نبود.

لاندور: دنیا آن را به صورت دیگری می‌بیند. کسانی درباره‌ی دستورعمل‌های مخفیانه از لندن و حتی اعطای هزینه‌ی مالی صحبت می‌کنند. آیا می‌توان با صراحت اعلام کرد که به اصطلاح علنی بودن کارهای سازمان مانع کلیه‌ی ارتباط‌های مخفی است؟

دکتر مارکس: آیا تا کنون سازمانی وجود داشته است که از نمایندگی‌های خصوصی و علنی برخوردار نباشد؟ اما صحبت از ایجاد یک قیام مخفیانه از لندن – به سان فرمانی مربوط به ایمان و اخلاقیات از یک مرکز سلطه و دسیسه مثل پاپ – سرشت بین‌الملل را کاملاً بد فهمیده است. چنین چیزی دال بر یک شکل حکومتی متمرکز است، در حالی که شکل واقعی بین‌الملل چنان طراحی شده است که به اثری‌های محلی بیشترین استقلال و آزادی عمل را داده است. بین‌الملل یک رابط وحدت است نه نیرویی سلطه‌جو.

لاندور: و وحدت با چه هدفی؟

دکتر مارکس: رهایی طبقه‌ی کارگر از راه کسب قدرت سیاسی. استفاده از قدرت سیاسی برای کسب اهدافی اجتماعی. ضروری است اهداف ما چنان همه‌جانبه باشد که

هرگونه فعالیت کارگری را دربرگیرد. منطبق کردن [اهداف] به یک وجه مشخص، یعنی انطباق آن با نیازهای یک شعبه، با کارگران یک کشور معین. اما چگونه می‌توان از تمام انسان‌ها خواست تا برای پیشبرد اهداف چند نفر متحد شوند؟ اگر چنین می‌بود، سازمان عنوان بین‌الملل را منتفی کرده بود. سازمان شکل جنبش‌های سیاسی را دیکته نمی‌کند؛ [بلکه] فقط تعهد به هدفش را درخواست می‌کند. شبکه‌ای از جوامع هم‌بسته است که به سراسر جهان کارگری گسترش یافته است. در هر بخش از جهان، جنبه‌های خاصی از مشکل عرضه شده است؛ و کارگران آنجا توجه خود را به شیوه‌ی خود به آن [مشکلات] معطوف می‌کنند. شیوه‌ی ترکیب کارگران نمی‌تواند در جزئیات، در بارسلون، در لندن و در برلین، مطلقاً یکسان باشد. به‌عنوان نمونه، در انگلستان، شیوه‌ی ابراز قدرت سیاسی به روی طبقه‌ی کارگر باز است. در جایی که آژیتاسیون مسالمت‌آمیز سریع‌تر و مطمئن‌تر به مقصد برسد، قیام کردن دیوانگی است. به نظر می‌رسد که در فرانسه با وجود صدها قانون سرکوب و آنتاگونیسم اخلاقی بین طبقات، جنگ اجتماعی راه‌حلی خشونت‌آمیز داشته باشد. انتخاب آن راه‌حل به عهده‌ی طبقات کارگر آن کشور است. بین‌الملل نه اجازه‌ی دیکته کردن و نه توصیه‌ی آن را به خود می‌دهد. اما با هر جنبشی هم‌مردی می‌کند و در محدوده‌ی قوانین خودش به آنها یاری می‌رساند.

لاندور: و ماهیت چنین کمکی چیست؟

دکتر مارکس: به‌عنوان نمونه، یکی از عام‌ترین شکل‌های جنبش‌رهایی اعتصاب است. پیشتر، در زمان وقوع یک اعتصاب در یک کشور، با وارد کردن کارگران از کشوری دیگر، شکست می‌خورد. بین‌الملل تقریباً چنین کاری را متوقف کرده است... کل موضوع را خلاصه کنیم. طبقات کارگر در میانه‌ی افزایش ثروت، تهی‌دست مانده‌اند، و علی‌رغم رشد تجملات، در فلاکت به سر می‌برند. محرومیت مادی، جایگاه اخلاقی و جسمی آنها را فرومی‌کاهد. آنها نمی‌توانند برای راه‌چاره به دیگران متوسل شوند. بنابراین در دست گرفتن سرنوشت خود به ضرورتی عاجل تبدیل شده است. آنها می‌باید در روابط خود با یکدیگر و با سرمایه‌داران و زمینداران، تجدیدنظر کنند، و این بدان معناست که باید جامعه را متحول کنند. این هدف عام هر سازمان کارگری است؛ جمعیت‌های زمین و کار، جمعیت‌های صنفی و دوستانه، فروشگاه‌ها و تولیدات اشتراکی، وسیله‌ای در جهت

آن هدف هستند. مسئولیت بین‌الملل، ایجاد همبستگی کامل بین آنهاست... حال که
گفتم بین‌الملل چیست، شاید در موقعیتی باشی که بتوانی نسبت به توطئه‌ی منتسب
به آن نظر خود را شکل بدهی.

مصاحبه‌ی خبرنگار «سان» با کارل مارکس

یکم اوت ۱۸۸۰

کارل مارکس یکی از برجسته‌ترین انسان‌های کنونی است که در سیاست انقلابی ۴۰ سال اخیر نقشی رازگونه ولی پرتوان داشته است. مردی که اشتیاقی به خودنمایی یا شهرت ندارد؛ در زندگی خودستا نیست یا از تظاهر به قدرت بی‌نیاز است؛ مردی که نه عجز است و نه فارغ‌بال؛ مردی با عقلی توانمند، وسیع و رفیع که سرشار از طرح‌هایی گسترده، روش‌های منطقی، و اهدافی عملی است. او زمین‌لرزه‌هایی که ملت‌ها را متشنج کرده و تاج و تخت‌ها را به انهدام کشیده تحمل کرده و هنوز استوار ایستاده است و بیش از هر فرد دیگری در اروپا، از جمله خودِ مازینی، تاج‌برسرها و شایدان حاکم را تهدید و وحشت زده کرده است.

به‌عنوان دانشجوی برلین، منقد هگلیسم، ویراستار نشریات، خبرنگار قدیمی «نیویورک تریبون»، روح و کیفیت‌های خود را نشان داده است؛ بنیان‌گذار و روح‌والای یک انترناسیونال که زمانی خوفناک بود و نویسنده‌ی کاپیتال است. او از نیمی از کشورهای اروپایی اخراج شده است، و تقریباً از تمام آن کشورها تبعید شده، و طی ۳۰ سال گذشته به لندن پناهنده شده است. در مدتی که من در لندن بودم، او در رامزگیت، تفرج‌گاه مهم ساحلی لندن‌نی‌ها، به سر می‌برد. او و دو نسل از خانواده‌ی او را در کلبه‌ای ملاقات کردم. زنی با چهره‌ای مقدس، زبانی شیرین و باوقار که از قرار معلوم بانوی خانه و همسر کار مارکس است، دم در به من خوش‌آمد گفت. آیا این مرد ۶۰ ساله با آن مجموعه‌ی بزرگ، سیمایی وزین و مهربان کارل مارکس است؟

دیالوگ‌های او مرا به یاد سقراط می‌انداخت – چقدر آزاد، همه‌جانبه، خلاق، نافذ و اصیل – با چاشنی طعنه‌آمیز و نشانه‌هایی از شوخ‌طبعی، و نشاطی سرگرم‌کننده. او

^۱ جان سوینستون در آن زمان ویراستار روزنامه‌ی «سان» در نیویورک بود. سوینستون در دهه‌ی ۱۸۶۰ نیز سردبیر «نیویورک تایمز» بود و آشنایی او با مارکس از آن زمان آغاز شده بود. برگردان از مجموعه آثار انگلیسی مارکس و انگس، جلد ۲۴ زیر عنوان:

“Account of an Interview of Karl Marx with Jhon Swinton, Correspondent of THE SUN”

درباره‌ی نیروهای سیاسی و جنبش‌های عمومی کشورهای مختلف اروپا سخن می‌گفت – جریان‌های پهناور در روح روسیه، جنب‌وجوش ذهن آلمان، کنش فرانسه، عدم تحرک انگلستان، سخنان او درباره‌ی روسیه امیدوارانه، درباره‌ی آلمان فلسفی، درباره‌ی فرانسه با خوشحالی بود و درباره‌ی انگلستان غم‌انگیز – به «اصلاحات اتمی» که لیبرال‌های پارلمان بریتانیا وقت خود را صرف آن می‌کردند با تحقیر می‌نگریست. با بررسی جهان اروپا، یکایک کشورها، اشاره به شاخص‌ها و رویدادها و شخصیت‌های آشکار و نهان، نشان می‌داد که جریان امور به سوی پایانی در حرکت است که مطمئناً به وقوع خواهد پیوست.

اغلب از سخنان او تعجب می‌کردم. بدیهی است که این مرد که کم‌تر دیده یا شنیده شده است، در ژرفای زمان نفوذ داشت و از نوا تا سن، و از اورال تا پیرنه، مشغول تدارک ظهوری جدید است. کار او نه در حال حاضر و نه در زمان گذشته بیهوده نبوده است؛ دوره‌ای که طی آن تغییرات بسیار مطلوبی روی داده است، مبارزات قهرمانانه‌ای به وقوع پیوسته، و جمهوری فرانسه به فرازهایی دست یافته است. در حین صحبت، پرسشی که از او کردم – «چرا در حال حاضر هیچ کاری نمی‌کنی؟» – به دیده‌ی او پرسش یک فرد ناآموخته بود که پاسخی صریح نداشت. وقتی درباره‌ی ترجمه‌ی انگلیسی اثر سترگ او کاپیتال که بذر محصولاتی در عرصه‌های بسیار متنوع را کاشته است پرسش کردم، اثری که از متن اصلی آلمانی به روسی و فرانسوی ترجمه شده است، ظاهراً پاسخی نداشت اما گفت برای ترجمه‌ی انگلیسی پیشنهادی در نیویورک به او داده شده. به گفته‌ی او این کتاب صرفاً یک پاره، یک بخش از سه بخش است. دو بخش دیگر هنوز انتشار نیافته است که در مجموع یک سه‌گانه‌ی «زمین»، «سرمایه»، «اعتبار» است. به گفته‌ی او، این بخش آخری به‌طور عمده از ایالات متحده نمونه‌برداری کرده است، جایی که اعتبار رشد شگفت‌آوری داشته است.

آقای مارکس نظاره‌گر فعل و انفعالات آمریکا بوده و ملاحظات او درباره‌ی برخی از نیروهای شکل‌دهنده و اصلی زندگی آمریکا سرشار از پیشنهادهاست. ناگفته نماند که به بیان او هر کسی که خواهان خوانش کاپیتال است، ترجمه‌ی فرانسوی را از بسیاری جهات نسبت به اصل آلمانی، برتر خواهد یافت. آقای مارکس هنگام صحبت درباره‌ی

برخی از پیروان متوفی‌اش به هنری روچفورد فرانسوی، باکونین جنجالی، لاسال قابل، و دیگران اشاره کرد. من می‌دیدم که نبوغ او چگونه مردانی را به خود جذب کرده بود که شاید تحت شرایطی دیگر، می‌توانستند مسیر تاریخ را هدایت کنند.

در حالی که مارکس مشغول گفتگو بود، بعدازظهر درحال رنگ باختن به گرگ و میش شبی تابستانی در انگلیس بود. او پیشنهاد کرد در شهر ساحلی و در کنار ساحل راه‌پیمایی کنیم، جایی که هزاران نفر، اکثراً کودک، در حال تفرج بودند. ما در شن‌های اینجا، مهمانی اعضای فامیل او را می‌بینیم - همسر او که به من خوش‌آمد گفته بود، دختران و فرزندان آنها، و دو داماد که یکی از آن دو پروفسور دانشگاه کینگ در لندن است و فکر کنم آن دیگری هم اهل قلم باشد. مهمانی دلپذیری بود که حدود ده نفر در آن شرکت داشتند - پدر دو زن جوان که با فرزندان خود خوشحال بودند، و مادر بزرگ بچه‌ها که آکنده از نشاط و متانت طبیعت زنانه‌اش بود. کارل مارکس به همان ظرافت و یکتور هوگو هنر پدر بزرگ بودن را درک کرده است؛ اما از ویکتور هوگو خوشبخت‌تر است چرا که دختران متأهل او، مشوق مارکس سالمند هستند.

با فرا رسیدن شب، او و دامادهای او از خانواده‌های خود جدا می‌شوند تا ساعتی را با مهمان آمریکایی خود سر کنند. و در حالی که گیل‌اس‌های خود را کنار دریا به هم می‌زدیم، صحبت از جهان بود، از انسان، زمان و ایده‌ها. قطار راه‌آهن منتظر کسی نمی‌ماند. شب فرا رسیده بود. در اندیشه‌ی غرش و چرخ دنده‌های زمان و زمانه، و هنگام صحبت روز و منظره‌ی شب، پرسشی در ذهن من درباره‌ی قانون غایبی هستی ایجاد شده بود که از آن حکیم جویای پاسخ آن شدم. در فاصله‌ی یک سکوت، با فرود به ژرفای زبان، و فراز به نقطه‌ی اوج تأکید، از آن انقلابی و فیلسوف با این کلمات پرسیدم: «هستی چیست؟»

این‌گونه می‌نمود که در حالی که او خروش دریایی که روبرویش بود و همه‌می جماعتی که در ساحل بودند را نظاره می‌کرد، ذهنش برای لحظه‌ای باژگون شده است. پرسیده بودم «هستی چیست؟» و او با لحنی عمیق و موقرانه پاسخ داد: «مبارزه!»
در نظر اول چنین می‌نمود که طنین یأس را شنیده‌ام. اما اتفاقاً این همان قانون زندگی است.

روایتی از یک مصاحبه با کارل مارکس

از مصاحبه‌ی خبرنگار ویژه‌ی «شیکاگو تریبون» با مارکس که در دسامبر ۱۸۷۸ انجام یافت. البته نویسنده کلاً برداشت‌های شخصی خود را ارایه کرده است. اما نظر به برخی نکات ارزشمند درباره‌ی بیوگرافی مارکس، گزیده‌هایی از آن در زیر ترجمه شده است. منبع: جلد ۲۴ کلیات آثار مارکس و انگلس به انگلیسی. عبارات بین دو [] افزوده‌های مترجم است.]

لندن، ۱۸ دسامبر - یک ویلای کوچک در هاورستاک هیل، در شمال غربی لندن، محل اقامت کارل مارکس، سنگ‌بنای سوسیالیسم مدرن است. او در سال ۱۸۴۴ [۱۸۴۳] به خاطر نظریه‌هایی انقلابی، از زادگاه خود آلمان تبعید شده. او در سال ۱۸۴۸ بازگشت اما پس از چند ماه دوباره تبعید شد. سپس در پاریس اقامت گزید، اما در سال ۱۸۴۹ به خاطر نظریه‌های سیاسی‌اش اخراج شد. از آن زمان، مقر او لندن بوده است. باورهای او از ابتدا برایش مشکل‌ساز بوده است. نظر به ظواهر خانه‌ی او، این باورها به‌طور قطع برایش رفاهی ایجاد نکرده است. در تمام این سال‌ها، او پیگیرانه نظریه‌های خود را صادقانه ترویج کرده است که بی‌تردید از باور راسخ او به آنها ناشی شده است...

دیدار با مارکس

خبرنگار ما دو سه بار به سراغ او رفت و هر بار دکتر را در کتابخانه‌اش یافت. با کتابی در یک دست و سیگاری در دست دیگر. او باید بالای ۷۰ سال باشد [مارکس در آن زمان ۶۰ سال داشت]. جسم او متراکم، سنگین و راست‌قامت است. او دارای سرِ مردی اندیشمند است و از خصایص یک یهودی فرهیخته برخوردار است. چشمانش سیاه درخشان با ابروانی پرپشت که بر آنها سایه افکنده است. با غریبه‌ها بسیار محتاط است. کلاً یک خارجی می‌تواند پذیرفته شود اما یک زن آلمانی که کهن‌سال می‌نماید [هلن دموت] و از مهمان‌ها مشایعت می‌کند دستور گرفته است که مراجعان کشور پدری را راه ندهد مگر آنکه با خود معرفی‌نامه حمل کنند. اما به محض ورود به کتابخانه و

جایجایی عینک در گوشه‌ی یک چشم‌اش، گویی به خاطر سنجش وسعت و عمق فکری مخاطب، خویشتن‌داری را کنار می‌نهد، و دانشی از انسان‌ها و چیزها در سراسر جهان ارایه می‌دهد که شخص را به طور قطع جذب می‌کند. و گفتگوهای او تک‌خطی نیست بلکه همانند مجله‌هایی که در قفسه‌ی کتابخانه او یافت می‌شوند، همه‌جانبه است. یک فرد را می‌توان از کتاب‌هایی که می‌خواند قضاوت کرد. پس از آن که به شما بگویم یک نگاه سرسری چه چیزی را آشکار ساخت شما می‌توانید خودتان قضاوت کنید: شکسپیر، دیکنز، تاکری، مولیر، راسین، مونتین، بیکن، گوته، ولتر، پین؛ دفترهای آبی [بازرسان] انگلیس، آمریکا، و فرانسه؛ آثار سیاسی و فلسفی به روسی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی، و غیره و غیره.

آشنایی او با مسایل آمریکا

در حین گفت‌وگو از آشنایی او با امور آمریکا که طی ۲۰ سال گذشته بسیار مهم بوده است، متعجب شدم. دانش او نسبت به آنها، و صحت شگفت‌آوری که لوایح ملی و دولتی ما را نقد می‌کرد، در ذهن من نشانگر آنست که او اطلاعاتش را از منابع داخلی به‌دست آورده است. اما در واقع چنین دانشی محدود به آمریکا نیست بلکه شامل سراسر اروپاست. هنگامی که درباره‌ی موضوع مورد علاقه‌اش - یعنی سوسیالیسم - صحبت می‌کند، ابدأً آن‌طور که عموماً به او نسبت داده شده است خود را غرق خیال‌پردازی‌های افراطی نمی‌کند بلکه با صداقت و جدیت بر طرح‌های اتوپایی «رهایی نژاد بشری» تکیه می‌کند که نشانگر باور مستحکم او در مورد تحقق یافتن نظریه‌های اوست، حال اگر نه در این سده بلکه در سده‌ی بعد.

شاید دکتر مارکس را در آمریکا به‌عنوان نویسنده‌ی «کاپیتال» و بنیان‌گذار جامعه‌ی بین‌الملل بشناسند، و یا دست‌کم به‌عنوان ستون اصلی آن. در مصاحبه‌ای که در زیر می‌آید، خواهید دید که او درباره‌ی وضعیت کنونی جامعه‌ی بین‌الملل چه می‌گوید. اما ابتدا گزیده‌هایی از آیین‌نامه‌ی کلی جامعه‌ی بین‌الملل را که توسط شورای عمومی آن در سال ۱۸۷۱ منتشر شده است به شما ارایه می‌کنم تا خودتان اهداف آن را مورد قضاوت قرار دهید.

جامعه‌ی بین‌الملل

«این که رهایی طبقات کارگر باید توسط خود طبقات کارگر تحصیل شود؛ این که مبارزه برای رهایی طبقات کارگری به معنی مبارزه برای انحصار و امتیازات طبقاتی نیست، بلکه به معنی حقوق و وظایف برابر، و الغای کلیت حاکمیت طبقاتی است؛ این که انقیاد اقتصادی انسان‌های کارگر به انحصار ابزار کار - یعنی منابع زندگی - منشاء تمام اشکال بندگی و کلیه‌ی فلاکت‌های اجتماعی، انحطاط فکری و وابستگی سیاسی است؛ این که مجموعه‌ی تلاش‌ها به هدف رهایی جامع طبقات کارگر تاکنون شکست خورده‌اند چرا که فاقد همبستگی بین بخش‌های متعدد کار در کشورها بوده‌اند»، و مقدمه فراخوانی است برای «ترکیب عاجل جنبش‌هایی که هنوز پراکنده‌اند». سپس ادامه می‌دهد که سازمان بین‌المللی اذعان دارد که «بدون وظایف، حقوق، و بدون حقوق، وظایفی وجود ندارد»، - لذا هر عضوی یک کارگر است. این سازمان در لندن تأسیس شد «تا واسطه‌ای مرکزی باشد برای ارتباط و همکاری بین جوامع کارگری کشورهای مختلف که اهداف یکسانی دارند، که عبارتند از: حمایت، پیشبرد و رهایی کامل طبقات کارگر». این سند در ادامه می‌گوید «هر عضو سازمان بین‌الملل که محل سکونت خود را از کشوری به کشور دیگر تغییر دهد، مورد حمایت دوستانه‌ی کارگران متحد خواهد بود.»

برنامه‌ی گوتا

طی دیدار دکتر مارکس به یک پلاتفرم اشاره کرد که بنکرافت دیویس [سفیر آمریکا در برلین] در سال ۱۸۷۷ در گزارش رسمی خود عنوان کرده است، که به گفته‌ی او روشن‌ترین و موجزترین توصیف سوسیالیسم است که او تا به حال دیده است. به گفته‌ی او، این گزارش از برنامه‌ی احیای وحدت سوسیالیست‌های آلمان در گوتا به تاریخ مه ۱۸۷۵ برگرفته شده است. او گفت ترجمه‌ی آنها غلط است... در گزارش آقای بنکرافت دیویس، همچنین بند دوازدهمی هست که از سایر [بندها] مهم تر است، بدین شرح که: «کمک و اعتبار دولتی برای مجتمعات صنعتی تحت یک جهت‌گیری دموکراتیک.»

از دکتر پرسیدم که چرا این بند را حذف کرده است که پاسخ داد: «هنگامی که در سال ۱۸۷۵ در گوتا وحدتی به وقوع پیوست، بین سوسیال دموکرات‌ها اختلاف بود. یک جناح که حزب لاسال بود و دیگران که برنامه‌ی عام سازمان بین‌الملل را پذیرفته بودند و نامشان آیزناخی بود. به‌عنوان یک امتیازی به لاسالی‌ها، آن بند ۱۲ نه در پلاتفرم بلکه در مقدمه‌ی عمومی گذاشته شد. از آن به بعد دیگر حرفی از آن به میان نیامد. آقای دیویس نمی‌گوید که این بند به‌عنوان یک مصالحه، بدون هیچ اهمیت خاصی در برنامه گنجانده شده بود بلکه آن را با جدیت به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین اصول برنامه می‌گذارند.»

گفتم: «ما سوسیالیست‌ها به طور کلی به دگرگونی ابزار کار به مالکیت اشتراکی جامعه به‌مثابه نقطه اوج جنبش می‌نگرند.» «بله؛ ما می‌گوییم این ماحصل جنبش است ولی مسأله بر سر زمان، آموزش، و برنهادن یک وضعیت عالی‌تر اجتماعی است.» اشاره کردم: «این پلاتفرم صرفاً در مورد آلمان و یکی دوتا کشور دیگر صدق می‌کند.» بلافاصله آهی کشید که «اگر نتایج خود را فقط از این [برنامه] به‌دست بیاوری، هیچ چیز دربارهی کنش حزب نمی‌دانی. بسیاری از نکات آن بیرون از آلمان بی‌اهمیت‌اند. اسپانیا، روسیه، انگلستان، و آمریکا دارای پلاتفرم‌هایی هستند که منطبق با دشواری‌های ویژه‌ی آنهاست. تنها تشابه آنها هدفی است که باید بدان رسید.»

«و این سروری کار است؟»

«این رهایی کار است.»

خصلت جهان‌شمول مبارزه‌ی کار و سرمایه

خبرنگار ما می‌پرسد: «سوسیالیسم تاکنون چه دستاوردی داشته است؟»

پاسخ: «دو چیز. سوسیالیست‌ها نشان داده‌اند که مبارزه‌ی عمومی بین سرمایه و کار، از خصلتی جهانی برخوردار است، و در نتیجه کوشیده‌اند که بین کارگران کشورهای مختلف یک تفاهم ایجاد کنند، که بسیار ضروری است چراکه سرمایه‌داران نیز در استخدام کارگر و ایجاد رقابت بین کارگران بومی و خارجی، نه فقط در آمریکا بلکه همچنین در انگلستان، فرانسه و آلمان، هرچه بیشتر جهان‌وطن شده‌اند. روابط

بین‌المللی ایجاد شده بین کارگران کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که سوسیالیسم جهانی است نه منطقه‌ای، و راه‌حل آن در کنش بین‌المللی کارگران است. طبقات کارگر بدون وقوف از اهداف جنبش، به‌طور خودانگیخته به حرکت درآمده‌اند. سوسیالیست‌ها هیچ جنبشی ابداع نمی‌کنند بلکه صرفاً به کارگران می‌گویند خصلت و اهداف‌شان چیست.»

پریدم وسط حرفش که «این یعنی واژگونی نظام اجتماعی کنونی»، ادامه داد که «ما ادعا می‌کنیم که این نظام که از سویی در دست کارفرمایان زمین و سرمایه است، و در نزد کارگران صرفاً معرف نیروی کاری است که باید به‌عنوان کالا بفروشند، صرفاً مرحله‌ای تاریخی است که عبور خواهد کرد و جای خود را به یک وضعیت اجتماعی نوین خواهد داد. ما در همه جا گسست جامعه را مشاهده می‌کنیم. آنتاگونیسم دو طبقه پایه‌ی رشد منابع صنعتی کشورهای مدرن جریان می‌یابد. از دیدگاهی سوسیالیستی، برای این که مرحله‌ی تاریخی فعلی دستخوش انقلاب گردد، ابزار آن از هم اکنون فراهم آمده است.»

لاسال و لاسالی‌ها

از او درباره‌ی میزان قدرت لاسالی‌ها در میان انترناسیونالیست‌ها پرسیدم. پاسخ داد: «حزب لاسال وجود خارجی ندارد. البته در میان ما عده‌ای باور دارند اما تعداد آنها کم است. لاسال اصول کلی ما را پیش‌بینی کرده بود. وقتی که از پس ارتجاع ۱۸۴۸ آغاز به کار کرد، به این خیال بود که می‌تواند با ترویج همکاری کارگران مؤسسات صنعتی، با موفقیت بیشتری جنبش را احیا کند. می‌خواست آنها را به فعالیت تحریک کند. او به این موضوع صرفاً به‌عنوان ابزاری برای هدف واقعی جنبش می‌نگریست. من در این مورد، نامه‌هایی از او در دست دارم.»

«آیا این را داروی شفابخش او می‌خوانی؟»

«دقیقاً. او به بیسمارک رو آورد. به او گفت چه نقشه‌ای دارد و در آن زمان بیسمارک

به هر طریق ممکن مشوق مسیر لاسال بود.»

«قصد او چه بود؟»

«او می‌خواست از طبقات کارگر علیه طبقات متوسط که تلاطم‌های ۱۸۴۸ را ایجاد کرده بودند استفاده کند.»

رهبری انقلاب از لندن

«آقای دکتر، گفته می‌شود که شما مغز و جبهه‌ی نخست سوسیالیسم هستید و از درون ویلای خود سرنخ تمام سازمان‌ها، انقلاب‌ها و غیره را که در جریان است در دست دارید. در این باره چه می‌گویید؟»

آقای پیر لبخند زد: «می‌دانم. بسیار احمقانه و مسخره است...»

«اما جامعه‌ی بین‌الملل شما از لندن جنبش را هدایت می‌کند؟»

«جامعه‌ی بین‌الملل دیگر مفید نیست و وجود ندارد. وجود داشت و جنبش را هدایت می‌کرد. اما رشد سوسیالیسم در سال‌های اخیر به قدری عظیم شده است که وجود آن غیرضروری شده است. نشریاتی در کشورهای مختلف راه افتاده است. این تنها ارتباطی است که احزاب کشورهای مختلف با یکدیگر دارند. جامعه‌ی بین‌الملل در وهله‌ی نخست بدین خاطر تأسیس شده بود که کارگران را به هم پیوند بزند، و نشان دهد که سازماندهی کلیت‌های مختلف کاری مؤثر است. منافع احزاب در کشورهای مختلف شبیه هم نیست. این شبح که رهبران انترناسیونالیست در لندن نشسته‌اند صرفاً چیزی ابداع شده است. این صحت دارد که ما در ابتدای تأسیس سازمانی بین‌المللی جوامع خارجی را هدایت می‌کردیم...»

مذهب، انقلاب و حزب

«دکتر مارکس، به شما و پیروان شما انواع و اقسام سخنرانی‌های آتش‌افروزانه علیه مذهب نسبت داده شده است. البته شما ترجیح می‌دهید کل سیستم و شاخ و برگ‌های آن برکنده شود.»

پس از قدری مکث گفت: «می‌دانیم که استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز علیه مذهب بی‌معنی است. اما این یک نظر است. با رشد سوسیالیسم، مذهب ناپدید می‌گردد.»

ناپدید شدن آن باید توسط رشد اجتماعی انجام شود که تعلیم و تربیت نقش مهمی در آن دارد.»

«آیا کشیش ژوزف کوک در بوستون را می‌شناسی؟»

«نامش را شنیده‌ام. در مورد سوسیالیسم اطلاعات بسیار اشتباهی دارد.»

«و اخیراً در یک سخنرانی گفته است که: 'به کارل مارکس این نسبت داده شده است که در ایالات متحده و بریتانیای کبیر، و احتمالاً در فرانسه، اصلاح کار می‌تواند بدون یک انقلاب خونین به وقوع پیوندد، ولی در آلمان، و در روسیه و ایتالیا و اتریش خونین خواهد بود!'»

دکتر با خنده گفت: «ضرورتی ندارد که یک سوسیالیست انقلابی خونین در روسیه، آلمان، اتریش و احتمالاً ایتالیا را پیش بینی کند، اگر ایتالیایی‌ها کماکان سیاست‌های کنونی را دنبال کنند. ممکن است اعمال انقلاب فرانسه در آن کشورها اجرا گردد. این برای هر دانشجوی سیاسی واضح است. اما انقلاب‌ها توسط اکثریت انجام می‌شود. هیچ انقلابی توسط یک حزب صورت نمی‌پذیرد، بلکه توسط یک ملت انجام می‌شود.»

«با این حساب، آیا آنها که باور دارند، برای پیشبرد اصول سوسیالیسم، ترور و

خون‌ریزی ترویج شود؟»

کارل مارکس پاسخ داد: «تاکنون هیچ انقلاب بزرگی بدون خون‌ریزی به وقوع نپیوسته است. کسب استقلال آمریکا با خون‌ریزی بود؛ ناپلئون فرانسه را به واسطه‌ی یک فرآیند خون‌آلود تصرف کرد، و به همان روش سرنگون شد. ایتالیا، انگلستان، آلمان، و سایر کشورها این را به اثبات می‌رسانند.» سپس ادامه داد: «درباره‌ی ترور کردن، احتیاجی به گفتن ندارد که پدیده‌ی جدیدی نیست. اورسینی سعی در کشتن ناپلئون کرد. پادشاهان بیش از هر کس کشته‌اند؛ مسیحیان کشته‌اند؛ اصلاح‌گران [پروتستان در انگلیس] در زمان کرامول کشته‌اند. همه‌ی این اعمال پیش از آنکه سوسیالیسمی در کار باشد انجام گرفته و یا قصد انجامش در کار بوده. اما امروز هرگونه سوءقصدی علیه یکی از اعضای سلطنت یا دولت به سوسیالیسم نسبت داده می‌شود.»